

اعطای نشان زانو بند به مظفر الدین شاه

دنباله شماره قبل

۲- تغییر شدید ادوارد هفتم: "من نمی‌توانم به‌زور به کسی نشان اعطا کنم"

بنا به نوشته فیلیپ ماگنوس که به آرشیوهای سلطنتی ویندزر و نیز به اغلب اسناد و مدارک محرمانه مربوط به سفر مظفرالدین شاه به انگلستان دسترسی داشته، در باامداد روز ۲۴ اوت ۱۹۰۲ که نامه لرد لنزداون را در اسکله بندر پمبروک به دست ادوارد هفتم دادند: "... طوفانی از غیظ و غضب ملوکانه عرشه کشتی "ویکتوریا - آلبرت" را به لرزه درآورد. مراسله رسمی وزیر خارجه بریتانیا به منزله کمربیتی بود که ناگهان به مخزنی از باروت خشک که آماده انفجار است اصابت کرده باشد. زیرا پادشاه انگلستان حساسیتی عجیب نسبت به این مسئله که آن را ختم شده می‌پنداشت پیدا کرده بود و نامه وزیر خارجه در نظرش به منزله باز کردن مجدد پرونده‌ای بود که ابداً" میل نداشت درباره‌اش بحث بشود. وی جدا" دچار این وهم غلط شده بود که هیئت دولت و شخص لنزداون با تعدی به اختیارات ویژه‌اش (که اعطا یا عدم اعطای نشان زانو بند یکی از آنها بود) و قرار دادنش در مقابل عملی انجام یافته، قصدی جز کوچک کردن مقام سلطنت در چشم درباریان و "تحمیل اراده دولت بریتانیا بر پادشاه بریتانیا" ندارند. به این دلیل نامه را پس از خواندن با چنان شدتی به ته اطاق نشیمن خود که پنجره‌اش به دریا باز می‌شد پرت کرد که جعبه قرمز محتوی نامه به داخل یکی از قایق‌های هشت پاروئی که در جوار کشتی سلطنتی موضع گرفته بود افتاد و یکی از پاروزنان نیروی دریایی آن را بعداً" از ته قایق درآورد و تسلیم رئیس دفتر مخصوص سلطنتی کرد. ... ۷"

پادشاه خشمگین به این هم اکتفا نکرد بلکه در بحبوحه آن خشم و غضب شدید که کنترل اعصابش را بکلی از دست داده بود، نامه‌ای سخت و شدیدالحن خطاب به وزیر خارجه‌اش نوشت که اگر معاون دفتر مخصوص سلطنتی (سرفریدریک یونزوبنی) لحن آن را پیش از ارسال به مقصد تعدیل نکرده بود بیگمان منجر به استعفای لنزداون و ایجاد یک بحران شدید سیاسی (در سطح مملکتی) می‌گردید.^۸

خلاصه و ماحصل نامه ملوکانه این بود که "من نمی‌توانم به‌زور به کسی نشان اعطا



کنم. "۹ پادشاه انگلستان پس از جلب نظر وزیر خارجه به "رفتار عجیب و اهانت آمیز شاه" که به درباریانش دستور داده بود از قبول نشانهای دولت بریتانیا خودداری کنند، احساسات باطنی خود را جمله‌ای صریح و پوست‌کننده ابراز کرد و نوشت:

".... تاکنون چنین چیزی دیده نشده است که پادشاه یک مملکتی نظر شخصی خود را در بارهٔ اخذ نشان یا حمایتی که به داشتنش علاقمند است به پادشاه مملکتی دیگر دیکته کند!...." ۱۰

آنگاه دلایل مخالفتش را با اعطاء این نشان به مظفرالدین شاه یک بار دیگر تکرار و نیش قلم خود را با کمال صراحت متوجه مهمان ناخوشایند، هیئت دولت، و شخص وزیر امور خارجه کرد و نوشت:

".... شاه ایران با اینکه می‌دانست که من تازه مورد عمل جراحی قرار گرفته‌ام و پذیرائی از یک مهمان خارجی در این موقع که مشغول گذراندن دورهٔ نقاهت هستم چقدر برایم سخت و ناراحت‌کننده است، باز هم حضور خود را در لندن به من تحمیل کرد.... و حالا هم مثل بچه‌های نتر که از بدست آوردن شیئی مورد علاقه‌اش مأیوس شده است دارد کشور ما را به حال قهر ترک می‌کند! چه اشکال دارد؟ بگذارید قهر کند. بگذارید برود...."

"لرد لنزداون در نامه‌اش به من می‌نویسد که دولت انگلستان باید بکوشد تا نفوذش در دربار ایران تقویت شود. من کاملاً با این نظر موافقم. ولی تقویت نفوذ ما در دربار ایران راههای دیگر هم دارد و من مطمئنم که کار هرگز به مرحلهٔ کنونی نمی‌کشید و نفوذ سابقمان در ایران نصیب روسیه نمی‌شد اگر دولت ما آن‌طور که باید و شاید مراقب اوضاع می‌بود، اگر چشمان خود را در عرض سالهایی که روسها به آهستگی مشغول رخنه‌کردن در دربار ایران بودند باز نگاه می‌داشت، و اگر ما موری بهتر و باعرضه‌تر از وزیر کثونی مان (سر آرتور هاردینگ) به آن کشور گسیل می‌داشت...." ۱۱

به این ترتیب پادشاه انگلستان حاضر نشد نشان و حمایل زانوبند را بدست خود زیب پیکر مظفرالدین شاه سازد و شهریار مأیوس که از شدت باس و غضب می‌جوشید خاک انگلستان را به قصد عزیمت به روسیه (از راه فرانسه و بلژیک و اطریش) ترک کرد. ادوارد هفتم یک‌بار دیگر با نامه و تلگراف به لرد لنزداون اخطار کرد که مسئلهٔ نشان زانوبند را بکلی خاتمه یافته می‌داند و دیگر به هیچ‌وجه حاضر به طرح مجدد آن نیست...."

نیز در ضمن همین نامه بود که حس تحقیر خود را نسبت به یک سیاست خارجی که ضامن موفقیتش اعطای نشان و مدال به روی کشورهای خارجی باشد به صراحت ابراز و

لرد لنزداون را به تلویح مسئول آن سیاست قلمداد کرد .

۳ - التیماتوم کابینه انگلیس به ادوارد هفتم :

"خوب یا بد ، ما قولی داده‌ایم و شما باید احترام قول ما را حفظ کنید ."

در ۲۸ اوت ۱۹۰۲ پس از اینکه مظفرالدین شاه خاک انگلستان را ترک کرد ، لرد لنزداون دوباره ابتکار عملیات را بدست گرفت و در نامه‌ای محرمانه به نخست‌وزیر (مستر بالفِر) عواقب عمل ادوارد هفتم را خاطر نشان ساخت :

"... سرتاسر این قضیه ، هر قدر هم که بکوشم آن را به زبانی ملایم وصف کنم ، باز می‌بینم که ناراحت‌کننده است . عمل اعلی حضرت مرا در موقعیتی بس دشوار قرار داده است که اجتناب از پی آمدهای آن به هیچ وجه ممکن نیست . منظورم این است که اگر اعلی حضرت کماکان به این رویه لجاجت آمیز خود ادامه دهند برای من فقط یک راه حل باقی می‌ماند و آن استعفا دادن و بهیرون رفتن از کابینه است" ۱۲

در قبال این وضع که طرفین نقطه نظرهای خود را روشن کرده و به هیچ وجه از آن دست بردار نبودند ، ظواهر امر چنین نشان می‌داد که لرد لنزداون (بعلت نقض شدن قول رسمی اش به شاه ایران) ناچار است که از سمت خود کناره گیری کند مگر اینکه پادشاه در آخرین لحظه تغییر عقیده بدهد و او را از این کار منصرف سازد .

وزرای انگلستان تعصب عجیبی در حفظ اصول و اختیارات سنتی خود دارند و اصل "مسئولیت دسته جمعی اعضای کابینه" یکی از همین اصول است . اگر وزیری بی جلب نظر قبلی همکارانش دست به عملی خلاف (با نیمه خلاف) زد و سپس مورد مواعذه پارلمان قرار گرفت ، وظیفه بیچون و چرایش استعفا دادن و کنار رفتن است . اما اگر وزیری با پادشاه مملکت طرف شد و هیئت وزیران از نظر یا عمل چنین وزیری پشتیبانی کردند ، آن وقت پادشاه یا باید از نظر خود عدول کند یا اینکه استعفای دسته جمعی کابینه را (با تمام عواقب خطرناک آن) بپذیرد . در مواردی از این قبیل آن اتحاد و همرنگی ستایش انگیز که میان احزاب سیاسی بریتانیا وجود دارد تقریباً همیشه مانع از این می‌شود که حزبی دیگر مسئولیت تشکیل کابینه را به عهده گیرد . در نتیجه ، مملکت بلا تکلیف و بی حکومت می‌ماند و وضعی پیش می‌آید که در آن پادشاه ناچار است یکی از این دو شق را برگزیند :

۱ - تسلیم شدن به نظر دولت

۲ - منحل کردن پارلمان و احاله موضوع متنازع فیه به نظر ملت .

و چون از زمانی که انگلستان صاحب حکومت پارلمانی شده تاریخ بیهاد ندارد که در

این‌گونه اصطکاکات میان شاه و کابینه، ملت از شاه طرفداری کرده باشد، لذا انتخاب راه‌حل دوم (به فرض اینکه کار به این مرحله بکشد که معمولاً هیچ‌گاه نمی‌کشد) صد درصد به‌ضرر شاه تمام می‌شود و کنار رفتن خود او را عملاً "اجتناب ناپذیر می‌سازد."

* * *

پس از انقضای تعطیلات که محتوای نامه وزیر خارجه (خطاب به نخست‌وزیر) به اطلاع یکی دوتن از اعضای ارشد کابینه رسید، دیوک آف دونشیر (وزیر مشاور کابینه) کتیباً به‌مستر بالفرتوصیه کرد که پشت سر لنز داون بایستد و ادوارد هفتم را در انتخاب یکی از این دو شق مخیر سازد:

۱ - اجرای خواسته دولت و اعطای نشان زانوبند به مظفرالدین شاه

۲ - قبول استعفا کابینه و پیدا کردن یک حکومت دیگر. ۱۳

وی در ضمن نامه‌اش به نخست‌وزیر این نکته را نیز تأکید کرد که اختلاف میان شاه و کابینه باید به حد اعلی محرمانه تلقی گردد و سعی شود که به‌جز نخست‌وزیر و یکی دوتن از محارم وی، کسی دیگر از اصل قضیه خبردار نگردد:

"..... عقیده شخصی من این است که اگر ما همگی، به شکل یک هیئت متحد، پشت سر لنز داون بایستیم، شاه سرانجام ناچار به تسلیم خواهد شد. اما اگر همه اعضای کابینه از این موضوع اطلاع حاصل کنند، آن وقت اعلی حضرت به این زودی تسلیم نخواهد شد زیرا سر فرود آوردن در مقابل تصمیمی را که تمام اعضای کابینه از آن باخبر شده‌اند نوعی ضعف و خفت آشکار برای خود تلقی خواهد کرد." ۱۴

از بین محارم درباری، منشی مخصوص شاه لرد نالیس Knollys با تسلیم شدن مقام سلطنت به نظر وزیر خارجه مخالف بود و آن را نوعی وهن و خفت آشکار برای همه اعضای دربار می‌شمرد. او عقیده داشت که این عمل قطع نظر از کوچک کردن پادشاه انگلستان در چشم اعضای کابینه، احساسات نامساعد شاه ایران را هم نسبت به انگلستان (که علی‌ای حال ایجاد شده است) عوض نخواهد کرد و قادر به جلوگیری از سقوط رژیم پوسیده وی نخواهد شد. علاوه بر مقامات عالی‌رتبه درباری، جمعی دیگر از رجال منتفذ انگلستان نیز پادشاه را تشویق می‌کردند که در مقابل فشار هیئت دولت تسلیم نشود و در جزه این عده لرد کرزن از همه بیشتر با نظر ادوارد هفتم موافق بود و عقیده داشت که اعطاء نشان زانوبند به یک تاجدار غیرمسیحی علی‌الاصول کار عبثی است. ۱۵

در این ضمن مخالفت خود ادوارد که در بدو امر جنبه اصولی داشت اکنون تبدیل به نوعی لجاجت سنگ‌آسا شده و او را مصمم کرده بود که این نشان کهن دربار بریتانیا

به هیچ عنوان نباید به مظفرالدین شاه قاجار داده شود. پادشاه مخصوصاً "کینه" خاصی از لرد لنزداون به دل گرفته بود و جدا" خیال می کرد که او تمام این قضایا را به عمد طوری جور کرده است که پادشاه در چشم درباریان خفیف شود: "... وگرنه اگر هیئت دولت حقیقتاً" می خواستند که از اهمیت و شأن تاریخی نشان زانوبند برای گسترش نفوذ بریتانیا در دربارهای مشرق زمین استفاده برند و آن را به یک پادشاه غیر مسیحی بدهند، در آن صورت حقش بود که امپراطور ژاپن را برای اخذ این نشان کاندید کنند که کشورش مهمتر از ایران، خودش مطبوعتر از مظفرالدین شاه، و ملتش قویتر از ملت ایران است، و در تاریخ بسته شدن پیمان اتحاد انگلستان و ژاپن تقریباً" به طور سربسته به ما فهماند که چقدر از دریافت آن خرسند خواهد شد." ۱۶

ولی سنتی که ملکه، ویکتوریا (مادر ادوارد هفتم) در عهد سلطنت خود ایجاد کرده و نشان و حمایل زانوبند را به ناصرالدین شاه قاجار و قبل از وی به دو تن از سلاطین عثمانی (سلطان عبدالمجید و سلطان عبدالعزیز) داده بود از قوت استدلال فرزندش که می گفت این نشان نباید به شهریاران غیر مسیحی داده شود می کاست و بر قوت استدلال کابینه می افزود. نخست وزیر انگلستان که مردی دوراندیش و موقع شناس بود قضیه را برای مدتی به ظاهر مسکوت گذاشت در حالی که باطناً" به لرد نالیس فشار می آورد که پادشاه را برای اخذ تصمیم نهائی آماده سازد. سپس هنگامی که احساس کرد که لحظه مناسب برای برداشتن قدم آخری فرا رسیده است، در تاریخ سوم نوامبر ۱۹۰۲ نامه ای که جملات آن به دقت تنظیم و غربال شده بود خطاب به ادوارد هفتم نوشت:

"..... نخست وزیر جدا" معتقد است* که در اشکالی که فعلاً" بروز کرده، اعلی حضرت با مسئله ای که در این کشور بی سابقه نیست روبرو شده اند. به این معنی که یکی از وزیران اعلی حضرت اشتباهاً" قدمی از حدود تعلیمات خود فراتر گذاشته و کاری که مورد پسند مقام سلطنت نبوده انجام داده. در این گونه موارد مسئله ای که خواه ناخواه مطرح می شود این است: آیا باید چنین وزیری را از کابینه بیرون انداخت یا نگاهش داشت؟....."

* طبق سنن دیوانی بریتانیا، در نامه های نخست وزیران، وزراء، و رجال مملکتی خطاب به پادشاه (یا ملکه) آن کشور، همیشه شخص سوم بکار می رود. مثلاً" موقعی که نخست وزیر می خواهد عقیده خود را در باره" مطلبی بیان کند با ضمیر "من" به خود عطف نمی کند بلکه می نویسد: "نخست وزیر معتقد است که... الخ."

"وزیر خارجه اعلیٰ حضرت (لرد لنزداون) به خیال اینکه عملی که انجام می‌دهد با مخالفت ملوکانه روبرو نخواهد شد بنام دولت انگلستان به پادشاه ایران قول داده است که در طی مراسم دیدارشان از این کشور به دریافت نشان زانوبند نایل خواهند شد. و این قول را نهنها در تهران داده بلکه در لندن نیز آن را تأکید و ابرام کرده است. اکنون که کار به این مرحله کشیده است اگر اراده سنیه ملوکانه مانع از این گردد که دولت انگلستان به قول و وعده خود وفا کند، در آن صورت باید دید که تکلیف و موقعیت چنین وزیری چه می‌شود؟ و اگر او به علت اینکه قولش را محترم نشمده‌اند از مقام خود استعفا کرد آیا ممکن است تصور کرد که در این دوران، "وحدت نظر" و "مسئولیت دسته‌جمعی" کابینه‌ها، قضیه به همین سادگی و تنها با استعفای یک وزیر خاتمه پیدا کند؟..... ۱۷

نخست وزیر پس از تشریح وظایف مقام سلطنت (بدان‌سان که در قانون اساسی و سنن پارلمانی بریتانیا پیش‌بینی شده) و تکیه روی این اصل که در انگلستان شاه سلطنت می‌کند ولی زمام حکومت در دست کابینه است، به استدلال خود ادامه داد:

"..... حتی به فرض اینکه اعلیٰ حضرت حرف وزیر خارجه را که مدعی است موضوع قبلاً" به اطلاع ملوکانه رسیده بوده است تکذیب کنند و رسماً اعلام دارند که مشارالیه در کاری که مربوط به مقام سلطنت بوده بی‌اطلاع و اجازه مقام سلطنت اقدام کرده است، این تکذیب اصل موضوع را که "قولی داده شده است" از بین نمی‌برد. گرچه البته در قضیه‌ای که فعلاً" پیش آمده، هیئت دولت با کمال احترام تصدیق می‌کنند که وزیر خارجه ممکن است اشتباهاً" فراتر از تعلیمات خود (ولی نه فراتر از حدود اختیارات خود) قدم برداشته باشد....." ۱۸

بالغر در پایان نامه‌اش به ادوارد هفتم توصیه کرد که این موضوع را هرگز فراموش نکند که مسئله متنازع فیه (اعطای نشان زانوبند به شاه ایران) مسئله‌ای است بالنسبه کوچک که ابداً" ارزش این را ندارد که مقام سلطنت با دریغ کردن از اعطای آن به این تاجدار شرقی، وی را مورد اهانت قرار دهد و از آن بدتر اینکه شأن و حیثیت سیاسی انگلستان را در ایران با همین یک عمل ناصواب که کاملاً" مخالف اصول سیاستمداری است جریحه‌دار سازد. نخست‌وزیر نامه خود را با عبارات زیر پایان داد:

"اعلیٰ حضرت، با توجه به نفوذ خطرناک روسیه در ایران، موقعیت ما در این کشور فوق‌العاده حساس است و نقش خود را با کمال دقت و احتیاط باید بازی کنیم. و در این بازی که در پیش داریم اغلب کارتهای برنده متأسفانه در دست روسهاست و با وصف

اینکه از این حقیقت آگاهیم که شاه ایران تقریباً "آلت دست آنهاست باز ابد" صلاح نیست (بلکه خطرناک هم هست) که همین ابزار ضعیف را بکلی دور بیندازیم. اعلی حضرت نباید فراموش کنند که شهرت تاریخی بریتانیا به داشتن این صفت - که یا قول نمی دهد و یا اگر داد تا پای جان بر سر ایفای آن قول می ایستد - یکی از آخرین کارتهای برنده است که در دست ما باقی مانده و نباید آن را بیجهت ضایع کرد. "۱۹"

۴ - تسلیم شدن ادوارد هفتم ،

"تسلیم می شوم به سه شرط"

در شب همان روزی که این نامه به دفتر مخصوص سلطنتی واصل شد، منشی مخصوص شاه (لرد نالپس) یک فقره یادداشت خصوصی و محرمانه به این مضمون برای نخست وزیر ارسال کرد:

"بالفر عزیزم ، شاید بیمیل نباشی پیش از دریافت پاسخ رسمی نامهات از اعلی حضرت، از تصمیمی که ایشان گرفته اند آگاه شوی . پس بدان که اعلی حضرت پس از بررسی کامل اطراف و جوانب و عواقب این قضیه ، سرانجام تصمیم گرفته اند که نظر دولت را بپذیرند و نشان مورد تقاضا را به شاه ایران بدهند . اما در ضمن باید صاف و پوست کنده بگویم که سرتاسر این قضیه بسیار نکدر و ملولشان کرده است "۲۰"

روز دیگر نامه رسمی ادوارد هفتم به دست بالفر رسید . در این نامه اشعار شده بود که اعلی حضرت پادشاه انگلستان ، روی انگیزه "وطن پرستی و به منظور جلوگیری از توسعه نفوذ روسیه در ایران ، و نیز با در نظر گرفتن وظایف شامخ مقام سلطنت ، با "حد اعلای اکراه" حاضر شده اند که نشان و حمایل زانوبند را در همان شکل و شعار سنتی آن (با علامت صلیب سن جرج) به پادشاه ایران عطا کنند . اما "تسلیم شدن ملوکانه" به خواسته هیئت دولت ، مشروط به ایفای این سه شرط است :

۱- نشان و حمایل زانوبند در آتیه دیگر به هیچ عنوانی نباید به یک تاجدار غیر مسیحی داده شود .

۲- برای اطرافیان و ملتزمان رکاب شاه که نشانها و مدال های اعطائی را در بیستم اوت پس فرستاده اند ، هیچ گونه نشان و زیور جدید نباید داده شود .

۳- یک فقره مراسله (یا توبیخ نامه) رسمی که در آن عدم رضایت و کم لطفی اعلی حضرت به سخت ترین و صریحترین وجهی اشعار شده باشد برای وزیر مختار انگلستان در ایران (سرآرتور هاردینگ) که نقش مهمی در این جریان ایفا کرده است ارسال

گردد. ۲۱

ولی به‌رحال در قبال خواهش و اصرار ملاپم وزیر خارجه، ادوارد هفتم حاضر شد آن شرط دوم را که نباید به همراهان شاه مدال و نشان افتخار اعطا گردد پس بگیرد و در مورد شرط اول نیز نظر خود را بدین‌سان تعدیل کرد که سه‌سال بعد که دولت بریتانیا تصمیم گرفت عین همین نشان (با شعار و صلیب ویژه مسیحی‌اش) به امپراتور ژاپن داده شود دیگر هیچ‌گونه مخالفتی ابراز نکرد. ۲۲

اما چون در تاریخی که این مسئله به فرنج سرانجام حل شد (یعنی در چهارم نوامبر ۱۹۰۲) مظفرالدین شاه دیگر در لندن نبود تا پادشاه انگلستان نشان و حمایل زانوبند را به دست خود زیب پیکر وی سازد، لذا با جلب رضایت معظم له (ادوارد هفتم) هیئتی ویژه تحت ریاست لرد داوون مأموریت یافت که این نشان و حمایل و زانوبند منضم به آن را در تهران به پادشاه ایران تقدیم کند. هیئت مزبور تقریباً سه‌ماه بعد (اواخر زانویه ۱۹۰۳) وارد پایتخت ایران شد و در روز دوم فوریه ۱۹۰۳ اعلی حضرت مظفرالدین شاه قاجار که اکنون به "غایت‌المراد" خود رسیده بود ضمن تشریفاتی که سر آرتور هاردینگ جزئیات آن را در خاطرات خود آورده است، نشان و حمایل گارتر را که اینهمه اسباب‌وهن و سرافکندگی برای دولت ایران شده بود سرانجام "زیب پیکر مبارک" خود فرمودند.

پاوقی

- ۷- فیلیپ ماگنوس، شرح حال ادوارد هفتم، ص ۳۰۴-۳۰۱.
- ۸- خاطرات پونزوبنی Ponsobly ص ۱۴۷-۱۴۶.
- ۹- ماگنوس، ص ۳۰۳.
- ۱۰- ایضا، همین منبع.
- ۱۱- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - پرونده ۴۲/۱۰۷.
- ۱۲- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - پرونده ۴۲/۱۰۷.
- ۱۳- نامه دیوک آف دونشیر به نخست وزیر (بالفر) - آرشیوهای سلطنتی ویندزر - پرونده ۴۲/۱۴۵.
- ۱۴- نامه دونشیر به نخست‌وزیر، پرونده ۴۲/۱۴۵.
- ۱۵- لرد رونالدشی، حیات لرد کرزن، جلد ۲، ص ۳۰۶.
- ۱۶- لرد نالیس (به نقل قول از ادوارد هفتم) - آرشیوهای سلطنتی ویندزر، پرونده ۲۲/۱۲۶.

۱۷- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - پرونده ۲۳/۸ - نامه نخست‌وزیر (بالفر) به ادوارد هفتم .

۱۸- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - پرونده ۲۳/۸ .

۱۹- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - نامه بالفر به ادوارد هفتم - پرونده ۲۳/۸ .

۲۰- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - یادداشت خصوصی نالیس به بالفر - پرونده ۲۳/۸ .

۲۱- آرشیوهای سلطنتی ویندزر - نامه ادوارد هفتم به بالفر نخست‌وزیر - پرونده ۲۲/۱۰ .

۲۲- امپراطور ژاپن (پدر امپراطور فعلی)

بهای آینده برای موزه‌ها ، سازمانها

"آینده" دو بهای اشتراک همین کرده است. یکی یکهزار و ششصد رمال برای افراد یعنی دوستان و علاقه‌مندان مجله که خود با میل و رغبت و بی‌دردسر مجله را مشترک شده‌اند و بهای اشتراک را با پست فرستاده‌اند و البته مجله مختارست که آن را ارزانتر به افراد تقدیم دارد .

بهای دیگر اشتراک دوهزار رمال است و آن برای موزه‌سازان و کتابخانه‌ها و دانشگاه‌ها و سازمانها و ادارات دولتی و آن موزه‌سازانی است که مجله را می‌خواهند ولی وجه اشتراک را به موقع نمی‌دهند و برای وصول آن باید چندمرتبه مراجعه کرد . این قیمت بمناسبت آنست که حداقل هر بار مراجعه قسمتی از نیم روز وقت محصل مجله را می‌گیرد . یکبار می‌گویند باید سند نوشته شود . یکبار می‌گویند رئیس امضا نکرده است . یکبار می‌گویند برای کشیدن چک به حسابداری فرستاده شده است و بالاخره پس از چند بار مراجعه پرداخت می‌شود . آیا این نوع دریافت وجه برای مجله مخارج ندارد؟ به این مناسبت‌هاست که بهای اشتراک برای موزه‌سازانی که خود هنگام تقاضا وجه اشتراک را نمی‌فرستند دو هزار رمال همین شده است .